غزل شماره 124

پس از  ماه رمضان و معنای دیگری از زندگی

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**بیا که تُرکِ فلک، خوانِ روزه غارت کرد**

**هلالِ    عید    به دورِ   قدح   اشارت کرد**

**\*\*\*\***

**ثوابِ   روزه و   حجِ قبول آن کس برد**

**که خاکِ میکدهٔ عشق را زیارت کرد**

**-----**

**مُقامِ   اصلیِ    ما    گوشهٔ    خرابات است**

**خداش خیر دهاد آن که این عمارت کرد**

**-----**

**بهایِ بادهٔ چون لعل چیست؟ جوهرِ عقل**

**بیا که سود کسی برد، کاین تجارت کرد**

**-----**

**نماز    در  خَمِ  آن     ابروانِ     محرابی**

**کسی کُنَد که به خونِ جگر طهارت کرد**

**-----**

**فغان که نرگس جَمّاشِ شیخِ شهر امروز**

**نظر به دُردکشان از سرِ حقارت کرد**

**-----**

**به رویِ یار نظر کن ز دیده مِنّت دار**

**که کاردیده، نظر از سرِ بِصارت کرد**

**\*\*\*\***

**حدیثِ عشق ز حافظ شنو نه از واعظ**

**اگر چه صنعتِ بسیار در عبارت کرد**

**بیا که تُرکِ فلک، خوانِ روزه غارت کرد**

**هلالِ      عید   به دورِ      قدح اشارت کرد**

آری! حال در این روزهای پس از ماه رمضان، مائیم و برچیده‌شدن سفره و خوان گسترده روزه که به یک معنا تُرکِ فلک آن را غارت کرد و با روبه‌روشدن به اشارت‌های هلال ماهی که به شوری و شیدایی پس از ماه روزه اشارت دارد، حضور دیگری را می‌توانیم تجربه کنیم و در نزد خود به خود آییم که جهانی در مقابل ما گشوده شده است ماورای حضور در تکالیف معین شرعی، که با «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيام‏» شروع شد ولی با طلب احساس بیشتر نسبت حضور خدا  که به سراغ روزه دار می‌آید از پیامبر خدا باز از خدا می‌پرسد، آن‌جایی که خداوند به رسول خود فرمود: «وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادي عَنِّي» چون بندگان من ـ آری بندگان من که رسم بندگی را بجا آوردند ـ از تو سراغ مرا گرفتند: « فَإِنِّي قَريب‏»(بقره/186). من که نزدیک هستم.  این همان حضور دیگری است که وقتی با رعایت تکالیف الهی ذیل اراده او قرار گیریم تا این ‌جا ها جلو می‌رویم و می‌خواهیم او را بیشتر از دیروزمان در جهانی جدید در نزد خود احساس کنیم.

راستی را! آن جهان، چگونه جهانی است که جناب حافظ بنا دارد در بیت بعدی متذکر آن شود آن‌گاه که می‌سراید:

**ثوابِ روزه و حجِ قبول آن کس برد**

**که خاکِ میکدهٔ عشق را زیارت کرد**

اگر متوجه باشیم راهی که در إزای روزه‌داری و در إزای انجام فریضه حج، مقابل انسان گشوده می‌شود، تا آن‌جا گشوده شده که انسان می‌تواند در حضور میخانه‌ای خود به حقیقت نظر کند و خاک میکده عشق را که در این زمانه ،‌ حضور در تاریخ انقلاب اسلامی است، زیارت کند. می‌فهمیم می‌شود نسبتی بین «وجود خود» با اراده الهی در این زمانه شکل دهیم که همان حضور عاشقانه در این زمانه است. حضور عاشقانه‌ای که می‌توان معشوق را در درون خود که همان نسبت وجودی با حضرت معبود است، احساس کرد، بدون آن‌که به دنبال معشوقی باشیم که ابژه ذهن ما باشد که در آن صورت هنوز به زیارت خاک میکده که مأوای جان ما و مُقام اصلی ما است و ما را در بر می‌گیرد؛ نرسیده‌ایم. زیرا:

**مُقامِ    اصلیِ   ما    گوشهٔ خرابات    است**

**خداش خیر دهاد آن که این عمارت کرد**

آری! آنچه در مسیر روزه‌داری مقابل انسان گشوده می‌شود و او را از سرگردانیِ بعد از ماه رمضان به سوی سامانی خاص رهنمون می‌شود، نظر به مأوایی است که در پیش رو است و آن، حضور در «خرابات» است که آزادشدن از تعلقات و نسبت‌های ذهنی است، زیرا به گفته جناب شیخ محمود شبستری: «خراباتی، خراب اندر خراب است / که در صحرای او عالَم سراب است».

پیداکردن خرابات در این زمانه که مُقام اصلی ما است، همان سُکنی‌گزیدن در امیدی است که این روزها به جهت انواع تنگناها، سختْ نایاب شده، مگر برای کسانی که متوجه حضور دیگری هستند ماورای حضوری که زندگی‌های دیروزین ما را در خود فرو برده بود و در چنگال‌هایِ محاسبه‌گرانه دنیایی خود گرفتارمان می‌کرد. در حالی‌که اگر به دنبال مستی و شیداییِ پس از ماه رمضان هستیم باید معامله و تجارتی را پیشه کنیم که جناب حافظ متذکر آن است و می‌فرماید:

**بهایِ بادهٔ چون لعل چیست؟ جوهرِ عقل**

**بیا که سود کسی برد، کاین تجارت کرد**

اگر به دنبال شیدایی و زندگیِ همراه با شور و معنا هستی، بهای این باده گلگون و رنگین چیزی نیست جز آن‌که عقلِ محاسبه‌گر را در این معامله بدهی و فرو گذاری تا در إزای آن تجارت، باده گلگونِ حیات را کسب کنی و زندگی را معنای دیگری ببخشی. و البته معلوم است که چنین حضوری ساده نیست و لازمه آن از یک طرف از «خودگذشتگی» و از طرف دیگر «طهارت» است که البته با خون جگر همراه است، به همان معنایی که در ادامه می‌سراید:

**نماز    در    خَمِ     آن    ابروانِ محرابی**

**کسی کُنَد که به خونِ جگر طهارت کرد**

کسی می‌تواند در فضای اشارات معنویِ حضرت محبوب حاضر شود و نمازی آن‌چنانی داشته باشد که جرأتِ از خودگذشتگی‌اش مانند همسران و مادران شهدا تا مرز آب‌شدن جانش به میان آید و داغ غم‌های مقدس را در مسیری که در آن قدم گذاشته به جان بخرد تا معلوم شود معنای واقعی روزه‌داری پس از ماه رمضان چه اندازه سنگین است و چگونه همچون شعله‌ای که شمع را می‌سوزاند جان آدم را آب می‌کند تا امکان زیارت خاک میکده فراهم گردد و گوشه خرابات که در صحرای آن عالم سراب است، ظهور کند.

**فغان   که نرگس جَمّاشِ شیخِ شهر امروز**

**نظر     به دُردکشان   از  سرِ حقارت کرد**

جای بسی تأسف است که شیخ شهر هنوز در «دیروز»ِ خود متوقف است و لذا با نرگسِ جَمّاش یعنی با چشم بی‌رحم خود به دُردکشان ، آن‌هایی که نظر به نهایت‌ها دارند، به چشم حقارت می‌نگرد و متوجه حضوری که بسی زنده‌تر از متوقف‌شدن در ظاهر عبادات است، نیست. حال چاره کار در چنین فضایی جز آنی است که جناب حافظ در بیت بعدی می‌سراید و می‌فرماید:

**به رویِ یار نظر کن ز دیده مِنّت دار**

**که   کاردیده، نظر از سرِ بِصارت کرد**

در چنین فضایی که فضای سیطره تنگ‌نظری‌ها است، چاره کار  نظر به جلواتی است که به عنوان روی یار پیش آمده و چه اندازه باید منّت چشم را کشید که این‌گونه از ظاهر عبور می‌کند و ما را تا رؤیت حقیقت در جلوات مختلف جلو می‌برد‌، از آن جهت که حقیقتاً کارِ دیده همان است که از سر بصیرت به هر رخدادی بنگرد و از آن به بعد به هر آنچه پیش می‌آید - چه در درون و چه در بیرون- آن را از سر بصیرتی که «هلال عید به دور قدح اشارت کرد» مدّ نظر آورد و نه مانند شیخ شهر که هنوز در ظواهر متوقف است و هر نگاهی جز نگاه خود را تحقیر می‌کند و به همین جهت جناب حافظ در آخرین بیت، راهی را مقابل ما می‌گشاید که این نسل و این تاریخ سختْ به آن نیاز دارند و باید خود را در آن جستجو کنند. آری!

**حدیثِ عشق ز حافظ شنو نه از واعظ**

**اگر  چه  صنعتِ بسیار در عبارت کرد**

هرکس هرچه می‌خواهد بگوید و هر اندازه هم با کلمات و الفاظ ادیبانه بگوید، نه، چاره کار آن نصیحت‌ها نیست، راه دیگری پیش آمده که راه گرم‌کردنِ جان‌ها است و معنابخشیدن به زندگی، یعنی همان عشقی که ما بیش از پیش در نزد خود، خودتر شویم، به همان معنای حضور ذیل جلوه اسم جلال حضرت محبوب.

ملاحظه می‌فرمایید که جناب حافظ در این غزل از حضوری خبر می‌دهد که ذیل رعایت تکالیف الهی سراغ انسان می‌آید و جهان او جهان گسترده‌تری می‌شود، جهانی که وعظِ واعظان - در عین احترام به آنان- برایش کم است و به دنبال حضور در «بودنی» است که سراسر جان‌اش را ایمان پُر کند در زمانه‌ای که مردمان قلب‌های خود را گُم کرده‌اند و در بیمارستان به دنبال شفای آن هستند بدون آن‌که برای عبور از بیهودگی‌های‌شان راهی بیابند و از تجسمِ بیگانگی‌های خود خبردار شوند.

والسلام